

المیرا شریفی مقدم در گفت‌وگو با «فرهیختگان»:

برای همبستگی ملی رسانه باید صدای مردم باشد



مناطفه جعفری دبیر گروه فرهنگ

انگار جنگ همه‌چیز را برای ما تغییر داد، متحدتر شدیم، شجاع‌تر شدیم. مفهوم صهیونیسم برایمان جور دیگری شد. در حوزه فرهنگ تلبور این نکاتی که گفتیم، پررنگ‌تر بود. برنامه‌سازی و تولید در این حوزه هم‌جور دیگری شکل گرفت. المیرا شریفی مقدم، گوینده و مجری اژهمان روزهای اول در برنامه صبحگاهی شبکه دو و بعد از آن در برنامه شبانگاهی که این شبکه‌تدارک دیده بود، سعی کرد تا مردم بمانند. در کنار همه دغدغه‌ها و نگرانی‌هایی که هر کدام از ما در آن روزها در زندگی شخصی داشتیم و او هم از این قاعده مستثنی نبود اما پای وطن و کاری که سال‌ها در آن تجربه داشت، ماند. در این گفت‌وگو به سراغش رفتیم تا برایمان از همه آن ۱۲ روز و لحظات خاصش بگوید.

■ ■ ■

پرسش نخست را با روایت شما از آن ۱۲ روز آغاز می‌کنم. شما به‌عنوان گوینده و مجری، طبعاً نخستین تجربه‌اجرای خود را در زمان جنگ پشت سر گذاشتید. بی‌تردید پیش از این، چه در شبکه «خبر» و چه اکنون در شبکه «دو»، تجربه حضور در بحران‌ها و شرایط خاص را داشته‌اید. برای مردم جالب خواهد بود که از زبان شما، تفاوت آن شرایط را با وضعیت جنگی اخیر بدانند.

تا زمانی که در شبکه خبر فعالیت داشتم، به‌دلیل آنکه هم گوینده خبر و هم مجری برنامه‌های زنده‌بودم، تقریباً در تمام بحران‌هایی که طی سال‌های اخیر پشت سر گذاشتیم، به‌عنوان مجری پخش زنده حضور داشتم. این حضور شامل برقراری ارتباطات تلفنی، گفت‌وگوهای فوری، اعلام اخبار و به‌طور کلی، مدیریت برنامه‌های عادی یا ویژه‌برنامه‌هایی بود که برای پوشش خبری بحران‌ها پخش می‌شد. تفاوت آن دوره با وضعیت اخیر در این بود که در گذشته، بحران ماهیتی موضعی داشت؛ برای نمونه، زلزله‌ای در نقطه‌ای از کشور رخ می‌داد که به همان مقطع زمانی محدود بود و ما صرفاً به پوشش اخبار مربوط به کمک‌رسانی، عملیات امداد و وظایف مسئولان می‌پرداختیم. در چنان شرایطی، مجری خود را مستقیماً در معرض خطر نمی‌دید، زیرا حادثه در شهری دیگر روی داده بود. هر چند در شهری مانند تهران همواره باید برای حوادث غیر مترقبه آمادگی داشت، اما این وضعیت با تهدید حملات جنگی که هر لحظه امکان وقوع آن وجود دارد، قابل قیاس نیست. بحران اخیر اما ماهیت جنگی داشت. ما در تقابل با موجودیتی به‌نام «رژیم صهیونیستی» قرار گرفتیم که سال‌ها دشمن ایران محسوب می‌شود و این بار، رویارویی شکی عسلی به خود گرفت. در پی حمله‌ای که از سوی آن رژیم صورت گرفت، وظیفه ما ایجاب می‌کرد که دفاعی جانانه و مقتدرانه از کشور

داشته باشیم. برنامه شبانه ما محدود ساعت ۱۰ شب، یعنی زمانی که دو یا سه ساعتی از تاریکی هوا در پایتخت می‌گذشت، آغاز می‌شد. در آن هنگام، حملات شروع شده بود و غرش پدافندهای تهران از هر نقطه شهر به گوش می‌رسید. اصوات خارج از استودیو به‌قدری نزدیک و شدید بود که احساس می‌کردم پهباده‌ها دقیقاً بالای سر ما، بر بام استودیو، در حال پروازند و پدافند آن‌ها را هدف قرار داده است. تمام این صداها به داخل استودیو منتقل می‌شد. در آن شرایط، من موظف بودم ضمن حفظ آرامش خود، به مهمان برنامه نیز اشاره کنم که نگران نباشد و به صحبت ادامه دهد و هم‌زمان، این آرامش را به مردم نیز منتقل سازم. باید به‌گونه‌ای رفتار می‌کردم که مخاطبان متوجه شرایط نشوند؛ هر چند گاهی خودم به شنیده شدن صدای پدافند‌ها اشاره و موقعیت نسبی آن را، نزدیک یا دور، بیان می‌کردم. بااین حال، از یک جهت آسوده‌خاطر بودم و می‌کوشیدم در بخش‌های مختلف برنامه این نکته را به مردم نیز یادآوری کنم تا آن‌ها هم به آرامش برسند؛ فعال‌بودن پدافند به این معناست که نیرویی در حال دفاع از شماست؛ بنابراین جای ترس و نگرانی نیست. چه‌بسا سکوت پدافند می‌توانست نگران‌کننده‌تر باشد، زیرا امکان وقوع یک حمله موفق را افزایش می‌داد. اما وقتی پدافند در حال مقابله و دفاع است، یعنی یک لایه دفاعی از همه ما محافظت می‌کند و نباید به ترس و اضطراب زیاد میدان داد. به‌طور کلی، در تمام ۲۴ سال و چند ماهی که سابقه اجرا در تلویزیون را دارم، این ۱۲ روز یکی از سخت‌ترین تجارب کاری من بود. شرایط حاکم بر کار، استودیو، شهر و زندگی شخصی، همگی در کنار حملاتی که صورت می‌گرفت، این دوره را به یکی از دشوارترین مقاطع فعالیت حرفه‌ای من بدل کرد.

همه ما در آن شرایط، سطحی از استرس و اضطراب را تجربه می‌کردیم؛ این موضوع بی‌تردید حین اجرای زنده دشوارتر می‌شود. شما چگونه این استرس و اضطراب را در اجرا کنترل می‌کردید؟

از آنجا که من سال‌ها در حوزه خبر فعالیت کرده‌ام، می‌توان گفت تمام مراحل آموزش، رشد و تربیت حرفه‌ای من به‌عنوان یک نیروی تلویزیونی در معاونت سیاسی سازمان و بخش خبر طی شده است. این پیشینه باعث می‌شود حیطه کاری ما با اجرای صرف، تفاوت‌هایی داشته باشد. وقتی فردی با اخبار دشوار و بحرانی سر و کار داشته باشد، به‌تدریج می‌آموزد که خود را با شرایط متغیری که هر لحظه ممکن است پدید آید، تطبیق دهد. کما اینکه من در سال‌های گذشته، چندین بار در مانورهای بحران شرکت کرده‌بودم؛ بحران‌هایی که می‌توانست شامل زلزله، سیل، آتش‌سوزی، جنگ یا هر رویداد دیگری باشد. نکته دیگر، آموزشی بود که ما دیده بودیم. به ما تأکید شده بود که مجری برنامه زنده تلویزیونی، تحت هر شرایطی، موظف است تصویر آتّن زنده را تا آخرین لحظه حفظ کند. این مهم‌ترین اصلی بود که من همیشه در تمام این سال‌ها در اجراهایم به‌یاد داشتم‌ام و هرگاه فرصتی برای آموزش به دیگران بوده، بر آن تأکید کردم. اهمیت این موضوع از آن جهت است که در مواقع بحرانی، چشم مردم یک شهر، یک کشور یا حتی چندین کشور به رسانه دوخته شده است. مخاطب به آنچه از رادیو یا تلویزیون پخش می‌شود، اتکا می‌کند و قطع شدن آن، نشانه وقوع یک اتفاق بسیار بزرگ تلقی می‌شود. به ما آموخته بودند که با وقوع هر بحران یا حادثه‌ای، نباید آتّن زنده را ترک کنیم و باید در جای خود حاضر باشیم. بر این اساس، من خود را کاملاً آماده



کرده‌بودم و به خود می‌گفتم وظیفه من در این لحظات، صرفاً انتقال آرامش به مردم است. ترس و هراس نباید از طریق رسانه به جامعه منتقل شود و مخاطبان باید اعتماد به رسانه و نقش آرامش‌بخش آن را حسن و درک کنند. از لحظه‌ای که جنگ آغاز شد، تصمیم قاطع من این بود که تحت هیچ شرایطی جای خود را ترک نکنم، تا آخرین لحظه در تهران بمانم و در هر ساعت از شبانه‌روز که نیاز باشد، برای کار و خدمت به مردم آماده باشم. بنابراین، می‌کوشیدم استرسی نداشته باشم و حقیقتاً یاری خداوند بسیار راهگشا بود. بسیاری از مهمانان ما نیز تأکید می‌کردند که در آن شب‌ها، برای پخش یک برنامه زنده تقریباً دوساعته، همگی تلاش می‌کردیم رو حیه خود را حفظ کنیم. این در حالی بود که ترس وجود داشت؛ در لحظه به ما اطلاع می‌دادند که حملات شروع شده، منطقه درگیری به ما بسیار نزدیک است یا حتی پهباده‌ها بالای سر ما هستند و هر لحظه امکان هدف‌قرارگرفتن وجود دارد. من حتی به این فکر کرده بودم که اگر این اتفاق رخ دهد و سنار یوهای متفاوتی پیش آید، واکنش من چه باید باشد. برای هر احتمالی خود را آماده کرده‌بودم و به‌همین دلیل، با آمادگی کامل در برنامه حضور پیدا می‌کردم.

یکی از الزامات بسیار مهم برای مجری در شرایط بحرانی، برخورداری از آمادگی محتوایی است تا بتواند ضمن مدیریت خود، نکاتی را بیان کند که تکراری نباشد و به آرامش مخاطبان کمک کند. شما برای دستیابی به این آمادگی محتوایی و انتقال آرامش به مردم در آن روزها، چه اقداماتی انجام دادید؟

از نظر آمادگی محتوایی، کاملاً در بطن اخبار بودم و نمی‌گذاشتم هیچ خبری ناخوانده از نظرم بگذرد. می‌توانم بگویم تا جایی که دسترسی به اینترنت فراهم بود، تمام کانال‌ها و وب‌سایت‌های خارجی، از جمله منابع کشور‌های عربی و اروپایی را دنبال می‌کردم و هم‌زمان، پیگیر منابع داخلی نیز بودم. اطلاع از اینکه دیگران از چه زاویه‌ای اخبار جنگ را پوشش می‌دهند، برای ما مفید بود؛ افزون‌بر این، ممکن بود در هر یک از این منابع، نکته‌ای وجود داشته باشد که در دیگر رسانه‌ها به آن پرداخته نشده بود. بنابراین، تمام روز من به خواندن اخبار و مرور برنامه‌ها و بخش‌های خبری سپری می‌شد. درعین حال، در کنار این پیگیری‌ها، مطالعات جانبی نیز ضروری بود؛ زیرا در چنین شرایطی لازم است به متون دیگری نیز تسلط داشت. هدف صرفاً پوشش اخبار و انتقال آن به مردم نبود؛ بلکه قصد داشتم برنامه‌ای را به بینندگان تقدیم کنم که در عین حال سرگرم‌کننده، آرامش‌بخش و آموزنده نیز باشد. از این رو، تمام روز تا شب به مطالعه متون مختلف و تماشا‌ی برنامه‌های گوناگون می‌گذشت.

یکی از دشواری‌های کار شما در آن شرایط، دوری از خانواده بود. شما به‌عنوان یک مادر، بی‌تردید نگران خانواده و فرزندان خود بودید. چگونه با این دغدغه شخصی کنار آمدید و در حالی که نگران خانواده بودید، وظیفه خود را در کنار مردم به انجام رساندید؟
فرزندانم تا روز سوم جنگ، یعنی همان یکشنبه‌ای که سازمان صداوسیم‌ا هدف حمله قرار گرفت، در تهران بودند. همسر من نیز حضور داشت. یکی اضطراب ناشی از سن نوجوانی، در کنار صدای پدافند و حملات، یکی از پسرانم را به شدت ترسانده بود. پس از آن شب، فرزندانم با نگرانی صریح به من می‌گفتند که چرا باید در چنین شرایطی به تلویزیون و محل کار بروم. به‌یاد دارم که همان شب، بلافاصله پس از حادثه‌ای که برای ساختمان شیشه‌ای رخ داد، با اعضای گروه تماس گرفتم و تأکید کردم که تحت هر شرایطی باید برنامه را روی آتّن ببریم. من آمادگی خود را اعلام کردم و سایر همکاران نیز موافقت کردند و ما ساعت ۱۰ شب آماده اجرای بخش دیگری از برنامه زنده شدیم. نگرانی فرزندانم به‌حدی بود که گویی می‌خواستند مانع رفتن من به محل کار شوند. پسر بزرگم، امیرابوالفضل را صدا زدم و به او گفتم: «اتفاقی نخواهد افتاد و نگران نباشید. دوم آنکه اگر این جنگ به خیابان‌ها کشیده شود و پای دشمن به شهر باز شود، مطمئن باش که من برای مبارزه با او خواهم رفت؛ زیرا این دشمن به وطن ما آمده و در حال ویران کردن کشور مان است. من باید به‌هر شکل ممکن به کارم ادامه دهم. پس نه نگران باشید و نه بر من فشاری بیآور.» شاید هضم این سخنان برای یک نوجوان دشوار باشد، اما او پذیرفت و دیگر چیزی نگفت. بااین همه، من ماندم و خوشبختانه همه چیز به خیر گذشت. با خود می‌گفتم من وظیفه‌ای بر عهده دارم و باید حضور داشته باشم، زیرا گروهی از مردم چشم انتظار ما هستند. شهروندی که شب‌هنگام با شنیدن صدای حملات، تلویزیون را روشن می‌کند تا ببیند رسانه چه می‌گوید، باید چهره‌ای را ببیند که به او قوت قلب می‌دهد. من مخاطبان را از پشت دور بین نمی‌بینم، اما پیام‌هایی که از سوی مردم دریافت می‌کردم، حس بسیار خوبی را به من منتقل می‌کرد و نشان می‌داد که ارتباط و تعاملی دوسویه و خوشایند میان ما برقرار شده است. به این ترتیب بود که آن چند روز بسیار سخت را تاب آوردیم و به کار خود ادامه دادیم.

در آن روزها، شاید یکی از مایه‌های دلگرمی، همبستگی ملی بود که میان مردم و مسئولان شکل گرفت. لطفاً کمی درباره این همبستگی ملی و اجتماعی و دیدگاه خود در این باره توضیح دهید.

باید بپذیریم که در سال‌های گذشته، کشور ما شرایط دشواری را، چه به‌واسطه فشار تحریم‌ها و چه به دلیل مشکلات معیشتی، اقتصادی و اجتماعی، تجربه کرده است. وضعیت عمومی، روان و سهل نبود؛ اما مردم در کنار یکدیگر زندگی می‌کردند و با وجود تمام تفاوت‌های فکری و سلیقه‌ای، احترامی متقابل میان همگان برقرار بود. پیش از این، بارها هنگام مرور خاطرات دفاع مقدس در برنامه‌های مختلف، این پرسش مطرح شده بود: «آیا اگر روزی جنگی دیگر برای کشور رخ دهد، باز هم جوانانی مانند جوانان

دوران دفاع مقدس خواهیم داشت که برای دفاع از وطن به میدان بروند؟» این سؤالی بود که در ذهن بسیاری شکل گرفته بود و با توجه به شرایط موجود، تردیدهایی درباره ظهور چنین نسلی وجود داشت. من اما همواره با اطمینان پاسخ می‌دام که این اتفاق خواهد افتاد و با تردید به آن نگاه نمی‌کردم. هر چند نظرات متفاوتی در این زمینه وجود داشت. با قاطعیت می‌توانم بگویم این نخستین بار بود که می‌دیدم تمام مردم ایران، با هر فکر و سلیقه‌ای، یکپارچه شده‌اند و تنها نام «ایران» را فریاد می‌زنند و حاضرند برای یابر جانان‌دن این وطن، هر کاری انجام دهند. افرادی با پوشش‌های گوناگون، سلیاق سیاسی متفاوت، افکار و تحصیلات مختلف، از هر سن و قشری، زن و مرد، همگی یک نام را صدا می‌زدند و آن نام، «ایران» بود. این حس آن‌قدر خوب، دلچسب و خوشایند بود که به واقع می‌توان گفت یکی از عناصری بود که به روحیه ما برای ادامه کار کمک کرد و می‌دانم به بسیاری دیگر نیز یاری رساند. بی‌تردید همین حس به یک آتش‌نشان، یک نیروی پلیس و به نیروهای مسلح ما نیز منتقل شده بود. جالب آنکه همگان بدون استثنا از نیروهای مسلح حمایت و برایشان دعا می‌کردیم. من هر شب به فکر آن سربازی بودم که پشت سامانه پدافند نشسته است؛ نخستین فردی که هر پرنده متخاصم یا پهبادی را می‌بیند و جان بر کف، برای حفظ امنیت و سلامت هم‌وطنانش دفاع می‌کند. این حس همدلی، اتحاد برای وطن و این همبستگی ملی که ایجاد شده بود، بی‌ظنیر، بسیار دلنشین و لذت‌بخش بود. گویی شیرینی خاصی در کام و ذائقه همه ما ایجاد کرد که تا مدت‌ها از یاد نخواهیم برد. امیدوارم این حس همدلی را نه‌تنها از یاد نبریم، بلکه آن را برای همیشه حفظ کنیم و از دست ندهیم.

رسانه چه نقشی در حفظ این همبستگی ملی ایفا می‌کند؟

من بارها در برنامه‌هایم، به‌ویژه در طول آن شب‌ها، بر این موضوع تأکید می‌کردم و می‌کوشیدیم با حضور مهمانان برنامه، به این پرسش بپردازیم که رسانه در چنین شرایطی چه می‌تواند بکند و وظیفه‌اش چیست. من همواره رسانه را یک پل ارتباطی میان مردم و حاکمیت، مردم و مسئولان، و به‌طور کلی، مردم و تصمیم‌گیران و سیاست‌گذاران دانسته‌ام. رسانه باید هم صدای مردم را به گوش مسئولان برساند و هم مواضع آنان را برای مردم تبیین کند و در حقیقت، نقش یک واسطه و رابط را بر عهده بگیرد. اکنون که مردم، بدون درخواست هیچ فردی، خودجوش پای وطن و کشور ایستاده‌اند، مقاومت کرده‌اند و صبورانه هیچ گله‌ای به زبان نیاورده‌اند، نوبت رسانه است که به میدان بیاید. در جهت حل مشکلات آنان یاری‌رسان باشد و این صدای انسجام، وحدت و یکدلی را به هم‌گان منتقل کند. اگر مسئولان در جایی کوتاهی می‌کنند، رسانه باید تذکر دهد و نقش نظارتی خود را ایفا کند تا مبادا خدشه‌ای به این همبستگی ملی وارد شود. به‌باور من، رسانه از این منظر می‌تواند بسیار یاری‌گر باشد. بزرگ‌ترین کمک رسانه این است که همین نقش ارتباطی خود را، یعنی انتقال صدای مردم و شنیدن نظرات گوناگون و رساندن آن به دیگران، به بهترین شکل ممکن ایفا کند.

یکی از وظایف مهم رسانه در آن مقطع، حفظ آرامش مردم بود. شما مشخصاً چه راهکارها و تدابیری را برای آرام‌سازی جامعه در برنامه خود به کار گرفتید؟

من بر چند راهبرد مشخص تأکید داشتم. نخست، دعوت از روان‌شناسان و هنرمندان، به‌ویژه اهالی موسیقی بود. با حضور روان‌شناسان می‌کوشیدیم با زبانی ساده و گاهی طنزآمیز، به پرسش‌های مردم پاسخ دهیم. نمونه آن، خواندن یک پیامک طنز در باره گفتن بود که بسیار دیده شد و شاید به یکی از تصاویر ماندگار آن روزها بدل گشت و لحظه‌ای از خنده و فراغت را فراهم آورد. هدف اصلی، انتقال حس خوب و انرژی و آرامش به مردم بازبان خودشان بود. راهبرد دوم، بهره‌گیری از موسیقی و نواهای ملّی و مهنی بود. ما آثار برجسته و معروفی در این زمینه داریم که شاید در سال‌های اخیر کمتر به آن‌ها پرداخته شده بود. ما این ایده را عملی کردیم و با دعوت از هنرمندان، این آثار را در استودیو اجرا کردیم. همچنین از مردم می‌خواستیم که با ما هم‌صدا شوند، از خواندن آوازهای ملی و مهن دوستانه خود ویدنو تهیه کنند و برای ما بفرستند تا در فضای مجازی نیز منتشر شود. راهبرد سوم، آموزش تکنیک‌های عملی بود. از یک سو تکنیک‌های آرام‌بخشی مانند تنفس عمیق را آموزش می‌دادیم و از سوی دیگر، نکات ایمنی را یادآوری می‌کردیم. من در هماهنگی با ستاد مدیریت بحران، هر روز نکات ایمنی ضروری برای شهروندان در شرایط بحرانی را دریافت می‌کردم و ضمن نمایش آن‌ها در قالب اینفوگرافی، نکات را برای مردم می‌خواندم. هدف این بود که به مخاطبان یادآوری کنیم با وجود شرایط دشوار جنگ، ر با رعایت این موارد می‌توان اوضاع را مدیریت کرد و کنترل را در دست داشت. توصیه‌هایی مانند آماده داشتن کوله‌بشتی بحران، در دسترس قراردادن داروهای ضروری، ایمن‌سازی پنجره‌ها با چسب یا بستن شیر گاز هنگام خواب، به مردم کمک می‌کرد تا با انجام اقدامات پیشگیرانه، بخشی از نگرانی‌های خود را کاهش دهند و احساس امنیت بیشتری کنند. من هر شب مجموعه‌ای از این نکات ایمنی را با هدف کاهش حجم استرس و اضطراب عمومی، به مردم یادآوری می‌کردم.

در پایان اگر نکته دیگری باقی مانده است، لطفاً بفرمایید.

در خاتمه، لازم می‌دانم از تیم برنامه که در آن شب‌های بسیار سخت، همراهی فوق‌العاده‌ای داشتند، صمیمانه قدردانی کنم. همکارانم بسیار مراقب بودند تا اضطراب و استرس مضاعفی به من منتقل نشود، حتی در لحظاتی که صدای پدافند دقیقاً از بالای سر ما به گوش می‌رسید. بر خود لازم می‌دانم از عوامل برنامه، مخصوصاً همکارم آقای مجید پیحایی تشکر کنم. ما در کنار یکدیگر یک تیم بودیم و این نکته‌ای است که بر آن تأکید دارم. مردم روی آتّن تنها مجری را می‌بینند، اما یک مجری به‌تنهایی نمی‌تواند کاری از پیش ببرد. افراد بسیاری مانند حلقه‌های یک زنجیر به هم متصل‌اند تا برنامه‌ای برای مخاطبان پخش شود. اگر چه مجری چهره نهایی کار است، موفقیت حاصل یک تلاش گروهی است. از همه این عزیزان برای همراهی‌شان سپاسگزارم و امیدوارم در آینده برای رویدادهای نیک‌گرو دهم آئیم و به مردم خدمت کنیم.